

- صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه (وابسته به سازمان تامین اجتماعی)
- سردبیر: زین‌نظر شوری‌ا‌سردبیری
- صفحه‌آرا: محمدرضا لری‌چی
- عکس: پرتو جغتایی
- ویراستار: کوروش اشرفی
- حروفچین: اکرم خاکپور
- نشانی: میدان آرژانتین، خیابان احمد قصیر خیابان دوازدهم، شماره ۲۲
- تلفن: ۰۲۱-۴۵۴۳۶
- تحریر به: داخلی ۱۳۸
- بازگانی: داخلی ۱۲۲

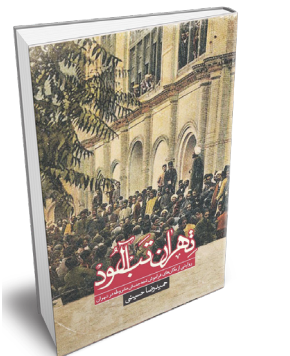
www.atiyeno.ir

کتاب
B 0 K

دربارهٔ کتاب «تهران تب‌آلود»

مشروطهٔ پایتخت

کتاب «تهران تب‌آلود» نوشتهٔ حمیدرضا حسینی، روایتی است از مکان‌های فراموش‌شدهٔ جنبش مشروطه در تهران. تهران تب‌آلود بر آن نیست تا روایتی تازه و یافته‌هایی نو از مشروطیت ایران را به‌دست دهد، بلکه بر آن است تا با آنچه در اصلی‌ترین منابع تاریخ مشروطه آمده، از دریچه‌ای متفاوت به این جنبش بنگرد؛ دریچهٔ مکان-رویدادها. اگرچه مکان‌های تاریخی غالباً با ارزش معماری و هنری‌شان سنجیده می‌شوند، اما بسیاری از مکان‌ها، حتی اگر از نظر معماری بی‌ارزش باشند، به‌صرف داشتن «روایت» حائز اهمیت‌اند. چنین مکان‌هایی ار‌آن‌رو که رخدادهای مهمی در آن‌ها چهره بسته یا منسوب به چهره‌های نام‌دار تاریخی هستند، صاحب روایت و یادآور فرا‌هایی از تاریخ گذشته هستند. نگارنده در این کتاب روایت ۳۸ مکان مؤثر جنبش مشروطه را که از آذر ۱۲۸۴ تا مهر ۱۲۸۵ بستر رویدادهای مشروطه بودند، آورده است. امکان‌های که ۶۴ درصدشان هنوز با اندکی دگرگونی پا برجا هستند، ۱۰ درصد به‌طور کامل تجدیدپنا شده‌اند، پنج‌درصد نیمه‌ویران‌اند، ۱۸ درصد به‌کلی از میان رفته‌اند و سه‌درصد وضعیت نامشخص دارند؛ ۳۸ درصد در محلهٔ بازار، ۱۹ درصد در محلهٔ بازار، ۱۱ درصد در محلهٔ سنگلج، ۱۱ درصد در محلهٔ چال‌میدان، هشت‌درصد در محلهٔ عودالجان، هشت‌درصد در شمیران و پنج‌درصد در ری. «بخش مهمی از این مکان-رویدادها تخریب یا با دگرگونی‌های وسیع روبه‌رو شده‌اند و در نتیجه بخشی از بخشی از اسناد و شواهد تاریخی و عناصر هویت‌بخش برای همیشه از میان» رفته است و ناگفته نماند که «تاریخ‌پژوهان نیز با غفلت از ارزش و اهمیت مکان-رویدادها، ناخودآگاه راه را برای نابودی آن‌ها باز گذاشته‌اند.» این کتاب می‌تواند راهگشای مطالعات شهری مشروطهٔ ایران باشد تا شاید مکان-رویدادهای باقی‌مانده حفظ شوند.



تهران تب‌آلود؛ روایتی از مکان‌های فراموش‌شدهٔ جنبش مشروطه در تهران

نوشتهٔ حمیدرضا حسینی، نشر روزنه چاپ دوم: ۱۴۰۴، ۲۱۶ صفحه، ۲۷۵ هزار تومان

روایت‌نگاری چهارقاب مرتبط با مشروطه از آلبوم خانهٔ تازه‌فاش‌شدهٔ کاخ گلستان

جشن ملی مشروطیت

سن پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد

بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد

هزار پرده ز ایران درید استبداد

هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش آمد

عارف قزوینی

امیررضا محمدی

روزنامه نگار

یک صد و نوزده سال از روزی که نخستین قیام ملی و میهنی ایرانیان رخ داد گذشت؛ جنبشی که عصارهٔ فضائل یک ملت شد. مشروطه سرآغاز تمام تحولات قرن معاصر ایران است و در طول این ۱۲۰ سال، هر جنبشی یا قیامی و حتی اعتراضی در ایران رخ داده، همه به‌واسطهٔ آن است که مشروطه این جرأت و جسارت را در مردم ایجاد کرد تا برای گرفتن حقوق خود، همبستگی داشته باشند و همت کنند. و مردم سالاری، ارثیهٔ مبارک این نهضت بود گرچه



این عکس بوی خون می‌دهد. این مردان گردن کلفت متیختر که شانه‌به‌شانهٔ محمدعلی شاه نادان صف کشیده‌اند، دقیقاً همان دیوار استبداد مقابل مردم را تشکیل داده‌اند. از ظل السلطان تا آن کلنل درازقامت بیگانه، دست‌شان تا مفرق، در خون ملت فرو رفته است. این عکس را پس از جلسهٔ تصمیم‌گیری برای سرکوب مشروطه‌خواهان و به توپ بستن مجلس (در وقت لازم) گرفته‌اند و سینهٔ جلو آمدهٔ شاه از عزم جزمش بر تصمیم خود خبر می‌دهد تا نسخهٔ هر مقاومتی را بپیچد.



پیرمرد مریض و خسته‌ای که بر کجاوه‌اش لمبیده و به دوربین می‌نگرد، همان مظفرالدین‌شاهی است که با امضای فرمان مشروطیت، نام خود را در تاریخ تطهیر کرد. اقبال فقط جایی به او رو کرد که از پس بالاگرفتن تحصنات و اعتراضات، در یک بزنگاه مهم عین‌الدولهٔ خبیث را برکنار و مشیرالدولهٔ روشن‌ضمیر را برقرار کرد تا صدرا عظم جدید، پنج‌روز درهای کاخ را بر رجال شاه‌پرست ببندد و شاه را راضی به توشیح فرمان کند تا سردر مجلس، به عدل مظفر مزین شود.

پادشاهان دیگری آمدند که آن را به‌سخره گرفتند و بنای استبداد را تجدید کردند، اما در نهایت این سلطنت مزاحم نیز کنار گذاشته شد تا مردم سالاری احیا و تثبیت شود. انحراف در اهداف، دلیل آن بود که مردم ایران در فاصلهٔ ۷۲ سال، مجدداً انقلاب کردند. اگر آن مشروعه را بر سر دار نمی‌کردند و نسخه‌های شفاپخش! سفارت‌خانه‌های خارجی نبود، شاید دیگر رنگی از استبداد در کشور وجود نداشت اما این دخالت‌ها و منیت‌ها و عناصر نالایق بادمجان صفت درباری، کلک مشروطه را کردند که تا سال ۱۳۵۷ فقط یک نام از او باقی بماند.

ایران امروز اما از پس آن ایام باز هم با اتحاد و انسجامی میهنی از جنس همان روزها، زنده است و می‌پوید و جوانان غیرت‌مندش، گردن دشمنان صغیر و کبیرش را می‌شکنند. اکنون به یاد آن روزهای شریف و خون‌های پاک‌ی که ریخته شد و خطابه‌های غرایبی بر منابر و میدان‌ها خوانده شد، به‌سراغ هزاران تصویری که اخیراً از آرشیو آلبوم‌خانهٔ کاخ گلستان فاش شده رفتیم و از بین این خیل، پنج عکس تازه‌دیده که به واقعهٔ مشروطه به لحاظ مفهومی و زمانی نزدیک‌تر است نگاهی انداختیم که تذکار و مروری بر آن ایام صعب اما پرشکوه باشد.



این تصویر به‌خوبی نمایانگر اقلیت مشروطه‌طلبان در میان رجال و سردمداران آن روزگار است. تقریباً تمامی این جمع به‌جز دونفر، همه از مخالفان مستبد شرطی شدن سلطنت‌اند و تا آخرین لحظه هم ایستادگی کردند. از عین‌الدوله و مشیرالسلطنهٔ سفاک که برای سرکوب از هیچ کاری مضایقه نکردند تا امیربهادر جنگ و مخبرالدوله که حتی سیم‌های تلگراف را برای قطع ارتباط مجاهدین برد!؛ اما آن دونفر، مشیرالدوله است که نخست‌وزیر مشروطه شد و صنیع‌الدوله که ریاست مجلس تازه‌تأسیس را بر عهده گرفت.



آن شیخی که بر میانهٔ ملاهای تهرانی ایستاده و آنان را سیادت می‌کند، فضل‌الله نوری است که محاسن اش هنوز گندم گون نشده بود و استادالاساتید مدارس دینی دارالخلافة لقب داشت. نوری نه با مجلس مخالف بود و نه با سلطنت موافق. آنچه او طلب کرد، همان سیاست دینی بود که امروز به‌ثمر نشست است ولی دیروز، آنان که نان‌خور بیگانه بودند، برای تثبیت انحراف نهضت او را بزدلانه بر دار کردند تا صدای دیانت انقلابی خاموش شود.

پس زنده‌باد امید...

به احترام آنانی که جنگ خان‌ومان و عزیزشان را گرفت

حمیدرضا محمدی

روزنامه نگار

ننشستند، جای خوش‌وقتی و خوش حالی دارد. اکنون اما مردم، آن‌هایی که لطمهٔ جدی ندیدند، دارند به زندگی طبیعی و عادی خود بازمی‌گردند و روال و منوال معمول زیست روزانه را از سر می‌گیرند اما کسی از آن آسیب‌دیدگان مادی و معنوی خبری و سراغی نمی‌گیرد و این جای دردآور ماجراست. مثل بقیهٔ سوانح و حوادث طبیعی و انسانی دست کم در سال‌های اخیر؛ از فروریختن ساختمان‌های پلاسکو و متروپل آبادان و بازار امام‌زاده ابراهیم شفت تا زلزله‌های مهیب آذربایجان شرقی و کرمانشاه و سیل‌های ویرانگر گلستان و لرستان و خوزستان، کسی اصلاً حتی دیگر آن بلایا را هم دیگر به یاد ندارد. از کسانی که کاشانه و اثاث زندگی و اتومبیل و شغل خود را از دست دادند و بی‌کس شدند. در غم‌خواری و نوع دوستی مردم ایران جای هیچ تردید و شکی نیست، اما این فراموشی رعب‌آور و ترس‌ناک است. گویی ما تنها در هنگام واقعه به داد‌ضرریدگان می‌شتابیم و چندی بعد غفلت بر همهٔ ما مستولی می‌شود و چنان درگیررودار روزمرگی گرفتار می‌آییم که از یاد می‌بریم آنان را. پس حالا این جنگ تحمیلی ۱۲ روزه محمل خوبی باشد برای این یاد کردن‌ها. این که کسانی در پایتخت و

شهرهای دیگر، چنان آسیب دیدند که شاید دیگر نتوانند خانه‌ای مهیا کنند و یا اگر دولت کمک کند و چنین شود، از فراهم‌آوری اسباب زندگی عاجز خواهند بود و اگر این هم میسر و ممکن شود، با بحران روحی ناشی از فراق و فقدان عزیزان خود و یا از کف دادن عضوی از بدن خود چه کنند که دیگر جای جبران ندارد. اما این امید است که ما را امیدوار می‌کند به بازسازی وطن بیرون و درون. به رسیدن دوبارهٔ روزهای خوب. به نشستن دوبارهٔ لیختن. به بارش دوبارهٔ باران عشق. به برآمدن دوباره خورشید رخشان. به رویدن دوبارهٔ درخت محبت. به سفر کردن دوباره به کوه و دریا و جنگل و کویر این سرزمین. پس اگر ما همین بارقه‌ها و کورسوه‌های نور را مستمسک قرار ندهیم، دیگر به چه سبب زنده بمانیم که که به‌قول سیدعلی صالحی؛ «در ازدحام این همه ظلمت بی‌عصا/ چراغ ما هم از من گرفته‌اند/ اما من/ دیوار به دیوار/ از لمس معطر ماه/ به سایه‌روشن خانه

باز خواهیم گشت/ پس زنده‌باد امید».

طرح: هادی جدیری